



شرط عدالت

آنچه بیشتر جای بحث دارد شرط عدالت برای قانون گذار است. کسی که ثقة است و در کار خود قابل اعتماد است، آیا علاوه بر این لازم است که برای قانونگذاری عادل هم باشد؟ یا همین مقدار که ثقة است، یعنی به ضوابط کاری خود پایبند است و اهل سوء استفاده و خیانت نیست کافی است؟ در مباحث فقه سیاسی در بیان شرایط حاکم اسلامی شرط عدالت را به صورت مبسوط مطرح کرده ایم. آیا برخی از ادله ای که در آنجا مطرح شده شامل قانونگذار هم می شود؟

مقتضای قاعده

اگر شرط عدالت را بخواهیم با توجه به مقتضای قاعده بررسی کنیم لازم است آن را با ادله مشروعیت حکومت و مبانی مختلف در حکومت اسلامی بسنجیم و نسبت به هر مبنا مستقلاً مسئله را مورد بررسی قرار دهیم. به اختصار به این مبانی و تأثیر آن در بحث ما اشاره می کنیم.

اگر مبنای ما در ولایت فقیه امور حسبیه باشد و اخذ به قدر متیقن (حکومت حد اقلی) در صورتی که نهاد قانونگذاری بر این مبنا هم تصویر داشته باشد، طبعاً عدالت مقنن از باب قدر متیقن شرط خواهد بود، چون قانونگذار، حتی در حکومت حد اقلی، در بسیاری از موارد نوعی اعمال ولایت و تصرف در امور مردم (هر چند محدود) انجام می دهد. بدون شرط عدالت شک داریم که حاکم در واگذار کردن این امور به دیگران ولایت دارد یا خیر؟

اما اگر مبنا در ولایت فقیه نصب باشد در زمینه شرایط قانونگذار باید به ادله نظریه نصب مراجعه کنیم. اگر در ادله آنها اطلاقی باشد که دلالت کند: اطاعت مجتهد جایز است و اوامر او در هر حیطه ای نافذ است، به اطلاق این ادله رجوع می شود و نتیجه این می شود که مجتهد می تواند ولایت را برای شخص ثقة غیر عادل هم جعل کند. برخی ادله ای که علما مورد اشاره قرار داده اند - مانند مقبوله عمر بن حنظله و توقیع اسحاق بن یعقوب - بر فرض پذیرش، بعید نیست اطلاق داشته باشد.

و اگر مبنای انتخاب را بپذیریم که معدودی از معاصرین این مبنا را اتخاذ کرده اند و علاوه بر شرایط دیگر در حاکم شرط انتخاب را نیز در مشروعیت دخیل دانسته اند، در بحث شرایط قانونگذار باز هم به ادله ایشان مراجعه می کنیم. برخی ادله ایشان (مثل **أَوْفُوا بِالْعُقُودِ**^۱) اطلاق دارد و اقتضا می کند که اگر مردم با حاکم اسلامی با چنین شرایطی عقد برقرار کرده باشند که قانون گذاران او ثقة باشند، عمل به مقتضای این قرارداد بر حاکم اسلامی لازم است (مگر اینکه مشروعیت چنین شرطی احراز نشود).

^۱ المائدة: ۱.



این مقتضای قاعده اولیه بود و پس از آن نوبت به ادله خاص می رسد تا ببینیم دلیلی برای اثبات شرط عدالت برای مقنن وجود دارد که در فرض وجود اطلاقات آن را مقید کند.

مقتضای ادله خاصه

فرض بحث در اینجا در مورد مقننی است که کار قانونگذاری به طور کلی یا عمدتاً به او سپرده شده و عضو نهاد قانونگذاری به شکل مرسوم آن است و در نتیجه اختیارات قانونگذاری دارد و گستره اختیارات او نیز به حدی است که حتی در امور دینی و فرهنگی کشور تصمیمات او مبنای عمل قرار می گیرد؛ نه اینکه فقط جایگاه مشاور برای حاکم اسلامی را دارد و نظر کارشناسی می دهد. از این جهت منصوب یا منتخب بودن او از جانب مردم در اهمیت جایگاه او دخالت ندارد و توضیح دادیم که شرایط را باید با محدوده اختیارات سنجید و اختیارات وسیع شرایط سخت تری را ایجاب می کند. در مرحله نخست، شرط عدم فسق در مورد فسق علنی روشن تر است و اثبات آن جای بحث چندانی ندارد. کسی که حرمت احکام الهی را می شکند و بی محابا گناه علنی - به خصوص گناه کبیره - مرتکب می شود و طبعاً رفتار او اثر سوء در جامعه دارد، فسق او مانع از تصدی امور است. در مرحله بعد، اموری که می توان به آن برای اثبات شرط عدالت در مقنن تمسک کرد مطرح می شود. شواهدی که در ذیل می آید اگر هر کدام به تنهایی دلیل بر مدعا نباشد در مجموع می تواند ما را مطمئن کند که عدالت شرط است. چند دسته از روایات در این مجال به عنوان دلیل یا شاهد قابل استناد است.

آیه نبأ

إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا^۱

وقتی خبر فاسق بی اعتبار باشد تقنین وی هم اعتبار و حجیتی نخواهد داشت.

روایت انتخاب کارگزار صالح

حديث تحف العقول: لَيْسَ يُحِبُّ لِلْمُلُوكِ أَنْ يُفَرِّطُوا فِي ثَلَاثٍ فِي حِفْظِ الثُّغُورِ وَ تَفَقُّدِ الْمَظَالِمِ وَ اخْتِيَارِ الصَّالِحِينَ

لِأَعْمَالِهِمْ^۲

^۱ الحجرات: ۶.

^۲ تحف العقول ۳۱۹.



عبارت « لَيْسَ يُحِبُّ » در حدیث فوق، به قرینه « حِفْظُ الثُّغُورِ وَ تَفَقُّدُ الْمَظَالِمِ » حمل بر تکلیف می شود، یعنی بر زمامداران واجب است ثغور را حفظ کنند، به مظالم رسیدگی کنند و کارگذار خود را از میان صالحان انتخاب کنند.

روایات نهی از مصاحبت فاسق

یک دسته روایاتی است که از مصاحبت و همنشینی فاسق نهی کرده است.
از جمله در نامه امیرالمؤمنین (علیه السلام) به حارث همدانی در نهج البلاغه:
وَإِيَّاكَ وَ مَصَاحِبَةَ الْفَاسِقِ فَإِنَّ الشَّرَّ بِالشَّرِّ مُلْحَقٌ.^۱
روایت دیگر از کتاب کافی:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ (عليهما السلام) قَالَ قَالَ لِي عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ (صلوا الله عليهما) يَا بُنَيَّ انْظُرْ
خَمْسَةً فَلَا تُصَاحِبُهُمْ وَلَا تُحَادِثُهُمْ وَلَا تُرَافِقُهُمْ فِي طَرِيقٍ فَقُلْتُ يَا أَبَهُ مَنْ هُمْ قَالَ إِيَّاكَ وَ مَصَاحِبَةَ الْكَذَّابِ فَإِنَّهُ
بِمَنْزِلَةِ الشَّرَابِ يُقَرِّبُ لَكَ الْبَعِيدَ وَ يُبَاعِدُ لَكَ الْقَرِيبَ وَ إِيَّاكَ وَ مَصَاحِبَةَ الْفَاسِقِ فَإِنَّهُ بِإِثْمِكَ بِأَكْثَرٍ أَوْ أَقَلٍّ مِنْ
ذَلِكَ...^۲

وقتی همنشینی با فاسق ممنوع است و مورد مذمت و نکوهش قرار گرفته، به طریق اولی مقنی که برای سرنوشت کشور می خواهد تصمیم بگیرد و برنامه اجرایی ارائه دهد و محرم اسرار کشور باشد نباید فاسق باشد.

ممکن است به قرینه تعلیل ذیل روایت در دلالت آن اشکال شود که فاسق مورد نظر در روایت کسی است که هیچ وثوقی به کار او نیست در حالی که این از فرض بحث ما خارج است؛ چون بحث در مورد فاسقی است که در کار خود ثقة است، شبیه برخی افرادی که در عالم رفاقت وفادار هستند و با اینکه مرتکب گناهان متعددی می شوند ولی نسبت به برخی خیانتها حریم دارند و می دانیم که خیانت نمی کنند. این روایت، به قرینه تعلیل آن، شامل اینگونه افراد نمی شود. مضامین مشابهی هم در دیگر روایات یافت می شود.

روایات شرایط مشاور

از جمله روایت علل الشرائع که سند خوبی هم دارد:

^۱ نهج البلاغه ۴۶۰: نامه ۶۹.

^۲ الکافی ۲: ۳۷۶، ۶۴۱.



و بِهِذَا الْإِسْنَادِ [صدوق رحمه الله از پدرشان] عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهَبٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ كَانَ أَبِي (ع) يَقُولُ قُمْ بِالْحَقِّ وَ لَا تَعْرِضْ لِمَا فَاتَكَ وَ اغْتَرِلْ مَا لَا يَغْنِيكَ وَ لَا تَجَنَّبْ عَدُوَّكَ [یعنی قطع رابطه کامل نکن و از هدایت او ناامید نباش] وَ اخْذِرْ صَدِيقَكَ [یعنی اعتماد کامل نداشته باش] مِنَ الْأَقْوَامِ الْأَمِينِينَ؛ وَ الْأَمِينُ مَنْ خَشِيَ اللَّهَ وَ لَا تَصْحَبِ الْفَاجِرَ وَ لَا تُطْلِعْهُ عَلَى سِرِّكَ وَ لَا تَأْتِمُنْهُ عَلَى أَمَانَتِكَ وَ اسْتَشِرْ فِي أُمُورِكَ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ.^۱

امام علیه السلام امر می فرماید با کسانی مشورت کنید که از خداوند خشیت دارند. خشیت از خداوند در واقع خشیت از گناه و دوری از خدا است. این تعبیر شامل هر فرد ثقه ای نمی شود و حتماً باید ترس از خدا در وجودش باشد. روایت دیگر نیز از علل الشرائع:

قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) يَقُولُ اسْتَشِرِ الْعَاقِلَ مِنَ الرِّجَالِ الْوَرَعَ فَإِنَّهُ لَا يَأْمُرُ إِلَّا بِخَيْرٍ وَ إِيَّاكَ وَ الْخِلَافَ فَإِنَّ خِلَافَ الْوَرَعِ الْعَاقِلِ مَفْسَدَةٌ فِي الدِّينِ وَ الدُّنْيَا^۲

ممکن است اشکال شود که لسان این ادله لسان استصحابی یا ارشادی است بنا بر این تکلیف آور نیست. در جواب همان نکته ای که در صدر گفتیم را تکرار می کنیم که این روایات در کنار دیگر روایات می تواند تصویر خاصی از فاسق نزد شارع به ما ارائه دهد و در مجموع نشان دهد که فاسق در نظر شارع بی قدر و منزلت است و جایگاهی ندارد که شارع بخواهد امر مهمی مثل قانونگذاری را به او محول کند که خود شعبه ای از حکومت بر دیگران است.

روایات نفی حرمت از فاسق

از جمله روایت معتبره از معانی الاخبار: أَعْبَدُ النَّاسِ مَنْ أَقَامَ الْفَرَائِضَ ... وَ أَوْلَى النَّاسِ بِالْحَقِّ أَغْمَلُهُمْ بِهِ وَ أَقَلُّ النَّاسِ حُرْمَةً الْفَاسِقُ^۳

همین روایت با سند دیگر در من لا یحضر (ج ۴، ص ۳۹۵) وارد است.

روایت دیگر نیز از من لا یحضر:

وَ قَالَ الصَّادِقُ (ع) خَمْسَةٌ مِنْ خَمْسَةِ مُحَالَاتٍ الْحُرْمَةُ مِنَ الْفَاسِقِ مُحَالَاتٌ وَ الشَّفَقَةُ مِنَ الْعَدُوِّ مُحَالَاتٌ وَ النَّصِيحَةُ مِنَ الْخَاسِدِ مُحَالَاتٌ وَ الْوَفَاءُ مِنَ الْمَرَاةِ مُحَالَاتٌ وَ الْهَيْبَةُ مِنَ الْفَقِيرِ مُحَالَاتٌ^۴
اینجا معنای حرمت این است که فاسق حرمت نگه نمی دارد.

^۱ علل الشرائع ۲: ۵۵۹.

^۲ علل الشرائع، ج ۲، ص ۳۲۶.

^۳ معانی الاخبار ۱۹۵.

^۴ من لا یحضره الفقیه ۴: ۵۸.



البته در برخی از این تعابیر فاسق به معنای کسی است که فسق، رویه و روش اوست، ناظر به کسی که مقید به واجبات است و فقط یک گناه صغیره دارد و همان را چند بار تکرار می کند، نیست. قرینه این ادعا اینکه عملاً می بینیم حرمت نگه داشتن از برخی افراد فاسق (فسق سبک) محال نیست. مطلق پنداشتن این روایت به برداشتی منجر می شود که می دانیم خلاف واقع است؛ بالوجدان کسانی را مشاهده می کنیم که مبتلی به برخی گناهان هستند ولی افراد با ادبی هستند که حرمت دیگران را نگه می دارند و در کار خویش نیز ثقه هستند. در نتیجه در چنین مواردی که عنوان فاسق مورد مذمت قرار گرفته یا امور ناپسندی به صورت مستمر به او نسبت داده شده، قابل حمل بر فاسقی است که شأن و عادت او عمل به فسق است و چه بسا برخی موارد ظهور در همین معنا داشته باشد. این موارد به معنای فاسقی نیست که چندگانه محدود صغیره مرتکب می شود و از آن توبه نمی کند، در چنین مواردی مناسبت ندارد که گفته شود: «الحرمة منها محال»، یا «أقل الناس حرمة». تناسب حکم و موضوع اقتضا می کند که این تعابیر را بر فسق خاص (اصحاب فسق و فجور) حمل کنیم.

روایات مذمت و طرد فاسق

از جمله برخی روایات دلالت بر حبس عالم فاسق دارد:

عَنْ عَلِيٍّ (ع) أَنَّهُ قَالَ يَجِبُ عَلَى الْإِمَامِ أَنْ يَحْبِسَ الْفَاسِقَ مِنَ الْعُلَمَاءِ وَالْجُهَّالِ مِنَ الْأَطِبَّاءِ.^۱

مانند برخی روایات فوق این روایت هم ناظر به عالمی است که فسق مکرر از وی صادر می شود، یا فسقی دارد که بسیار بارز و نامطلوب است و منقصت او در اجتماع محسوب می شود؛ مثلاً ربا می خورد! در غیر این صورت اگر فقط سه گناه صغیره مرتکب شده که الآن ترک کرده ولی از آن توبه هم نکرده و از این جهت فاسق تلقی می شود، نمی توان به اطلاق این روایت اخذ کرد و گفت: حبس او بر امام لازم است!

روایت مذمت فسق و تحلیل حقیقت آن

روایت از کتاب کافی:

عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (ع) قَالَ: بُنِيَ الْكُفْرُ عَلَى أَرْبَعِ دَعَائِمَ: الْفِسْقِ وَالْعُلُوِّ وَالشَّكِّ وَالشُّبْهَةِ؛ وَالْفِسْقُ عَلَى أَرْبَعِ شُعَبٍ عَلَى الْجَفَاءِ وَالْعَمَى وَالْعَقْلَةِ وَالْعُتُوِّ؛ فَمَنْ جَفَا احْتَقَرَ الْحَقَّ وَمَقَّتِ الْفُقَهَاءَ وَأَصَرَ عَلَى الْجَنْثِ الْعَظِيمِ وَمَنْ عَمِيَ نَسِيَ الذِّكْرَ وَاتَّبَعَ الظَّنَّ وَبَارَزَ خَالِقَهُ وَالْحَّجَّ عَلَيْهِ الشَّيْطَانُ وَطَلَبَ الْمَغْفِرَةَ بِلَا تَوْبَةٍ وَلَا اسْتِكَانَةٍ وَلَا عَقْلَةٍ؛ وَمَنْ غَفَلَ جَنَى عَلَى نَفْسِهِ وَانْقَلَبَ عَلَى ظَهْرِهِ وَحَسِبَ غِيَّهُ رُشْدًا وَغَرَّتْهُ الْأَمَانِيُّ وَأَخَذَتْهُ الْحَسْرَةُ وَالنَّدَامَةُ

^۱ من لا يحضره الفقيه ۳: ۳۱.



إِذَا قُضِيَ الْأَمْرُ وَ انْكَشَفَ عَنْهُ الْغُطَاءُ وَ بَدَا لَهُ مَا لَمْ يَكُنْ يَحْتَسِبُ وَ مَنْ عَتَا عَنْ أَمْرِ اللَّهِ شَكَّ وَ مَنْ شَكَّ تَعَالَى اللَّهُ عَلَيْهِ فَأَذَلَّهُ بِسُلْطَانِهِ وَ صَغَّرَهُ بِجَلَالِهِ كَمَا اغْتَرَّ بِرَبِّهِ الْكَرِيمِ وَ فَرَّطَ فِي أَمْرِهِ...^۱
ابتدا حضرت چهار شعبه برای فسق بر می شمارند (جفاء، عمی، غفلت، عتو). شدت قبح این موارد روشن است. سپس آثار فسق را برشمرده اند. مشخصاً کسی که فسق او بر این اساس استوار است صلاحیت ندارد مقنن باشد. البته این روایت هم مانند روایت فوق حمل بر فسق خاص می شود.

روایات مذمت فاسق معین

روایات دیگری هم در باب فاسق معین وارد شده است که لااقل بخشی از مدعا (عدم صلاحیت فاسق معین برای تقنین) را اثبات می کند.

از جمله روایت کافی عن ابي عبد الله (ع):

إِنِّي لَأَرْجُو النَّجَاةَ لِمَنْ عَرَفَ حَقَّنَا مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ إِلَّا لِأَحَدٍ ثَلَاثَةٍ صَاحِبِ سُلْطَانٍ جَائِرٍ وَ صَاحِبِ هَوًى وَ الْفَاسِقِ الْمَعِينِ^۲

دلالت دارد که فاسق معین و صاحب هوی اهل نجات نیست.

از دیگر روایات:

أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع) أَنَّهُ قَالَ: قَطَعَ ظَهْرِي رَجُلَانِ مِنَ الدُّنْيَا رَجُلٌ عَلِيمٌ اللِّسَانِ فَاسِقٌ وَ رَجُلٌ جَاهِلٌ الْقَلْبِ نَاسِكٌ هَذَا يَصُدُّ بِلِسَانِهِ عَنْ فِسْقِهِ وَ هَذَا يَنْسُكِهِ عَنْ جَهْلِهِ فَاتَّقُوا الْفَاسِقَ مِنَ الْعُلَمَاءِ وَ الْجَاهِلَ مِنَ الْمُتَعَبِّدِينَ أُولَئِكَ فِتْنَةٌ كُلٌّ مَفْتُونٌ.^۳

نیاز به بررسی مجدد دارد تا ببینیم از مجموع این ادله استفاده می شود که حتی فسق غیر علنی که منجر به سقوط عن أعین الناس نشود، مانع از تصدی منصب قانونگذاری است؟

^۱ الکافی ۲: ۳۹۱.

^۲ الکافی ۸: ۱۲۸.

^۳ الخصال ۱: ۶۹.